

شهید حسین کللی خورموجی



نام پدر	عبدالحسین
تاریخ تولد	۱۳۳۷/۰۴/۰۵
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۱/۱۱
محل شهادت	شوش
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	کادر هوایی ارتش
شغل	کادر هوایی ارتش
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	خورموج

زندگینامه

زندگینامه شهید

سال ۱۳۳۷ در کلبه ساده عبدالحسین کللی که نهر آبی از کنار آن می گذشت. کودکی متولد شد که به علت عشق و علاقه خانواده به حضرت امام حسین(ع) نام او را حسین گذاشتند. مادری با عصمت و پاکدامن بنام سکینه فرزند با عشق به اهل بیت و علاقمند به فرایض دینی پرورش داد. حسین دوره دبستان و دبیرستان را در آموزشگاه ادب گذراند و به علت شرایط سخت زندگی و عدم توانائی تحصیل در شهر دیگر پس از اتمام دوره سه ساله اول دبیرستان با مشورت باعلما محل و افراد متدین و عشق و علاقه خود سال ۱۳۵۲ وارد ارتش شد و در نیروی هوائی به فعالیت های خویش ادامه داد. شهید پس از طی دوره لازم و اخذ درجه گروهبانی به بوشهر منتقل شد. در سال ۵۷ همراه با سایر دوستانش به ارشاد و هدایت و تبلیغ آرمانهای امام راحل پرداخت که بارها مورد اذیت و آزار و پرس و جوئی مسئولین پایگاه قرار گرفت. همزمان با شروع انقلاب در پایگاه هوائی گروه مقاومت تشکیل داد و همزمان در مسجد ولی عصر خورموج هم گروه مقاومت ایجاد کرد شهید اوائل انقلاب به عنوان بسیجی فعال در کمیته بوشهر - گروه مقاومت پایگاه هوائی و گروه مقاومت مسجد ولی عصر خدمات شایانی انجام داد.

شهید مبارزه تا شهادت

می توان به صراحت گفت زندگی شهید حسین کللی از همان کودکی تا شهادت همایش مبارزه بود - به علت وضع ضعیف اقتصادی و استضعاف خانواده شهید از همان نوجوانی مجبور شد به کار و تلاش شبانه روزی روی آورد تا در امر معاش خانواده مساعدت نماید. در سال ۵۷ و در جریان انقلاب در سال ۵۷ در تمام تظاهرات ضد رژیم سابق شرکت فعال داشت و در سازماندهی گروه های تظاهر کننده و پخش اعلامیه ها نقش اساسی داشت. با پیروزی انقلاب اسلامی شهید از فعالان بسیج و کمیته پایگاه هوائی و شهر بوشهر پایگاه مقاومت مسجد جامع بود و با آغاز جنگ تحمیلی، شهید در تمام جریانات نبرد حماسی حضوری فعال داشت. شهید قبل از شهادت در سه عملیات مهم شرکت داشت.

۱- آزاد سازی سوسنگرد. ۲- شکست حصر آبادان. ۳- حمله بزرگ فتح المبین در منطقه عملیاتی شوش که منجر به شهادت شهید شد، شهید بطور مستمر ۱۶ ماه در جبهه حضور فعال داشت. اولین اعزام شهید به جبهه حضور در جنگهای چریکی بود، تحت عنوان جنگهای چریکی چمران در آزاد سازی سوسنگرد. که همزمان او یک چشم خود را از دست داد. بالاخره در تاریخ ۳/۱/۶۱ در عملیات فتح المبین با تیر مستقیم آرمی جی دشمن در جبهه شوش به شهادت رسید.

پدر و مادر شهید:

پدر شهید: پدر شهید عبدالحسین کللی خورموجی مردی پر تلاش و زحمتکش در عمر ۷۰ ساله خود بود، ایشان در طول زندگی پر زحمت و مشقت خود از راه کشاورزی و کشت گندم ذرت و پیاز و تنباکو و باغداری در تابستان مخارج زندگی را تأمین می کرد و در کنار همسر زحمتکش و صبور خود زمینه تربیت فرزندان خود را با همان زندگی ساده کارگری فراهم می ساخت. هر چند این مرد پر تلاش حدود بیست و پنج سال آخر زندگی بر اثر سختی زندگی نابینا شد و لی با این وجود از کار و تلاش دست نکشید، با همکاری مادر شهید تلاش در امر کشاورزی را ادامه می داد. پدر شهید هر چند چشم نداشت تا جریانات تلخ شهید شدن فرزندش را ببیند اما حادثه شهادت او را لمس کرد و بگوش جان شنید و یک سال بعد از شهادت حسین با غم و غصه و درد زندگی را بدرود گفت: هر دو طول یکسال پس از شهادت شهید که زنده بود پیوسته خدا را شکر می کرد و طلب مغفرت و عاقبت بخیری می کرد

مادر شهید:

سکینه معصومی مادر وارسته و بزرگواری بود که سالها در کنار پدر شهید با تلاش و کار زحمت در امر روزی حلال زندگی فعالیت کرد بخصوص بیست و پنج سال آخر زندگی که شوهرش بینائی خود را از دست داد، در کنار پدر شهید کار و تلاشی دو چندان داشت، ولی یکسال قبل از شهادت حسین دار فانی را وداع گفت.

وصیت نامه

وصیت نامه شهید:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ وَلَا تَفَرَّقُوا

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

بلی این گفته‌های قرآن است که گمان مبر آنان که در راه خدا کشته می‌شوند مرده‌اند خیر آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان متعینند و روزی می‌خورند. این بنده گنهگار هم اکنون بخواست خداوند در هم کوبنده ظالمان و ستمگران به جبهه‌های حق علیه باطل می‌روم تا شاید نظر لطف حق باشد مقداری از دین خود به اسلام ادا کرده و قبول درگاهش گردد، و به مهمانی بسیار عظیم و با شکوه پروردگار با لطف و کرمش راه یابم اگر لیاقت آنرا داشتم. و درخواستم از مؤمنین و صالحین عابد این است که به فکر دین خدا باشد تا هم در این دنیا و وهم در آخرت رستگار شوند و از صراط مستقیم منحرف نگشته و به گروه‌های چپ و راست روی خوش نشان ندهید و بدانید که «الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ» است این دنیا وسیله‌ای برای رسیدن به آخرت و دل از تجملات دنیا؟؟؟ برگشتی و به فکر آخرت باشید و به فرمان خدا گردن نهید باشد که رستگار شوید.

«خدا یا! خدا یا! تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار»

حسین کللی

مصاحبه

شهید در بیان همسر صبور شهید:

* لیلا (صغری) کللی خورموجی هستم. همسر شهید حسین کللی خورموجی که ۴۵ سال از عمرم می‌گذرد که موقع شهادت همسر ۲۲ سال سن داشتم و قبل از آن ۴ سال در کنار هم بودیم و حاصل پیوند ما سه پسر به نامهای مصطفی □ مرتضی و مجتبی است.

* نسبت من و شهید دختر عمو و پسر عمو است. او یکسال و نیم بطور مستمر در جبهه‌ها حضور داشت وقتی می‌گفتم حسین چند ماهی هم کنار ما بمان زیرا بچه‌ها به محبت تو نیاز دارند می‌گفت: زن! چطور می‌توانم در خانه راحت بنشینم و شاهد شهادتدوستان عزیزم باشم.

* وقتی می‌خواست به جبهه برود با تمام مشکلات، تنهایی که بود بمن گفت صغری محمود مظفری که همسایه ماست می‌خواهد عروسی کند، هر کمکی که از دستت برمی‌آید از فرش - غذا پختن و ... از آنها دریغ مکن بیش از خودمان به فکر مردم بود.

* یک روز سرد زمستان گفتم مرد یک ذره نفت نداریم، می‌توانی با همین دوچرخه‌ای که سواری مقداری نفت برایمان بیاوری. گفت این دوچرخه بیت‌المال است و مربوط به خودم نیست، اگر مشکل پیدا کرد و خراب شد و شکست مسئولیتش به عهده من است.

* به سفارش مکرر شهید گاهی نشد که به بچه‌ها شیر بدهم ولی بی‌وضو باشم و بحمد الله هر سه تای آنها با برکت خون شهید و لطف خداوند و رعایت مسائل توسط خودم خوب و پاک تربیت یافته‌اند.

* در طول چهار سالی که در کنار هم بودیم نشد یک مرتبه تندی یا پر خاش بکند یا حرکت ناشایستی از او بینم. یا نسبت به امور شرعی و زندگی، سستی کند. رعایت همه ما و همه را می‌کرد.

* سال ۵۶ ازدواج کردیم و باتوافق دوتایمان و بدون مخالفت کسی مهریه غایب را سه هزار تومان نوشتند که در آن زمان بسیار کم بود.

خاطرات

یادگارهای شهید

۱- مصطفی کللی خورموجی
۲۶ ساله
کارمند بانک کشاورزی

۲- مرتضی کللی خورموجی
۲۶ ساله
کارمند اداره کل تعزیرات حقوقی استان بوشهر (مسئول اجرائی)

۳- مجتبی کللی خورموجی
۲۲ ساله
پرسنل نیروی هوایی

خاطرات مدرسه با شهید:

شهید در مدرسه ادب تحصیل را شروع کرد با معلمان پیشکسوت و قدیمی مثل مرحوم میرزا همایون خواجگانی، مرحوم سید عبدالهادی بهزادی، مرحوم نامدار منصوری، مرحوم بحرالعیन - مرحوم میرزا علی میر محمد حسینی، آقای ناصر علیخواه و مرحوم میرزا محمد حسن حامدی که خداوند روحشان را غریق رحمت کند. در دوره اول دبیرستان با ملاقات با روحانیون اعزامی از قم و اشتراک نشریات مذهبی، اندیشه و تفکرات خود را بالا برد و به درک خویش می افزود - در سطح دبیرستان سیکل اول به مدیریت آقای مهیمیان که در تربیت دانش آموزان تلاش فراوانی انجام دادند. و مخصوصاً در زنگ انشا محتوای نوشته های ایشان با توجه به مشکلات زندگی و نوع فعالیت او کار و کشاورزی بود. در دوره دبیرستان (سه سال اول) می توان از دبیران شهید، آقایان روانبد، رضوانی، منصوری و مرحوم محمد شیرگانی نام برد و شهید از آنها به نیکی نام می برد. در مسجد ولی عصر که به امامت شیخ حسین ابراهیمی برگزار می شد کسب فیض می کرد. و به خصوص روضه خوان مسجد ولی عصر در آن سالها آقای سید محمد مهدی جعفری که سخنرانی های مسجد خود بر علیه بهائیت مطالبی می گفت شهید طریقه مبارزه با گروه فوق پیدا کرد. با اینکه بسیار با استعداد بود ولی سرفروشت و امرار معاش خانواده و نیاز به رسیدگی و کمک باعث شد تحصیل را نیمه کاره رها کند و به ارتش پیوندند و زندگی کاری را در آنجا ادامه دهد. موقعی که در تهران آموزش می دید ماهی سیصد تومان به خورموج ارسال می کرد. تا خانواده گرفتارش پدر و مادر و خانواده را در چنین وضعیتی کمک و مساعدت نماید. حتی شهید قبل از انقلاب بحدی

نسبت به مسائل شرعی حساسیت داشت که برای خودش سال تعیین کرد و خمس پرداخت می کرد. در حقیقت حسین بنیانگذار حرکت های مردمی در خورموج و مسجد ولی عصر بود.

همسفر با خاطرات شهید کللی

روز حمله هوایی (نقل خاطره احمد کللی همرمزم شهید)

آنروز آخر شهریور ۱۳۵۹ بود و من در پایگاه منزل پسر عمویم رضا کللی بودم. که ناگهان صدای چند انفجار عظیم بلند شد. ما همگی بیرون دویدیم و شهید حسین کللی را که یک اسلحه ژسی دستش بود دیدم که فریاد می زد که نااهلها و نامردها پایگاه و باند فرودگاه را زدند. هر چه شلیک کردم نتوانستم یکی از هواپیماهایشان را ساقط کنم. زیاد پائین گرفته بود در حالیکه می دوید و با خشم فریاد می زد می گفت به خدا به حسابشان می رسم. نکته مهم در آن لحظه حساس آرامشی بود که شهید سعی می کرد به مردم بدهد.

بنای مسجد: (نقل از احمد کللی)

از خاطرات شیرین مورد به شهید ساختن بنای مسجد ولی عصر بود به حدی شهید عشق و علاقه داشت که می خواست به سرعت مسجد تمام شود. روزهای تعطیل همه بچه ها را جمع می کرد و کارهای مانده و ناتمام را تمام می کردیم. در ساختن محراب مسجد چقدر اصرار داشت این قدر شب و روز کار کرد و همه را فعال کرد تا مسجد تمام شد. شهید هم خودش در مسجد پایگاه مقاومت به وجود آورد □ بچه ها را برای نگهبانی شهر می فرستاد و هم موقع جنگ تعداد زیادی از بسیجی ها را خودش به جبهه اعزام کرد.

خاطرات شهید کللی از زبان آزاده و همرمزم شهید، حاج جعفر مظفر نژاد:

شهید کللی از کودکی تا موقع شهادت در کنار من بود و صمیمی ترین دوست من بود زیرا علاوه بر دوستی قدیم ما با هم نسبت داشتیم چقدر در ساختن مسجد ولی عصر، خون دل خورد و بچه های محل را به کار واداشت، علاقه عجیبی به روحانیت داشت. در جو اختناق رژیم، شهید کللی با اینکه جز □ پرسنل هوائی بود ولی به قضاوت تمام دوستانش فعالیت سیاسی بر علیه رژیم داشت و حتی تصمیم بر فرار و بر کناری از نیروی هوائی را داشت که با همکاری با بزرگترها و روحانیون محل تصمیم گرفت بماند و دیگران را ارشاد و راهنمایی کند. شهید بنیانگذار پایگاه مقاومت مسجد محل و حتی نیروی هوائی و کمیته بود. در عملیات فتح المبین به درجه شهادت رسید. خودم که از روز اول با شهید در تمام مسائل عقیدتی هم عهد و پیمان بودم او را در قبر گذاشتم □ از خاطرات جالب اینکه با وجود لباس خونی و چهره سوخته شهید، نورانیت خاصی در چهره او مشاهده می شد و تبسم شیرینی بر لبش بود. بعد از تدفین شهید به او عهد بستم که حسین جان به خونت قسم می روم و انتقامت را از بعثیون کافر می گیرم. بعد از اینکه هفته شهید کللی به اتمام رسید به جبهه ها رفتم و مطابق قولی که به شهید و همرمزم داده بودم تا پای جان مبارزه کردم و تعدادی از بعثیون کافر را به هلاکت رساندم، گرچه با آرزوی شهادت و رسیدن به حسین رفته بودم و بهر صورت وظیفه خود را انجام دادم و اسیر شدم.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران